

وحدت ملی، ملت گرایی و دموکراسی!

وحدت ملی بمثابه اساس موجودیت اجتماع کنونی، اصل مقدم بر همه قدم ها بسوی پیشبرد حیات اجتماعی، در چهار چوب زندگی در سازمان دولتی افغانستان، شمرده می شود. زمانی می توان ابعاد و ماهیت این کلمه را بهتر دانست، که مکلفیت های هر فرد و امکانات زندگی باهمی را بطور عینی ارزیابی نمود و بخاطر سعادت مردم و آبادی و ترقی کشور عمل کرد.

وقتی اصطلاح وحدت ملی مطرح می شود، باید نخست ارزش های آنرا برجسته ساخت، که هر فرد را با پذیرش و حفظ آن می کشاند. آنچه نویسنده با همه سادگی و صداقت در کلام با کلمه وحدت ملی افغانها در اولین قدم ارتباط داده می تواند و بر آن بطور استوار فکری کند، عبارت از «حب وطن» است که بعضاً استعمال کلمات «محبت با پدر وطن» و یا «مادر وطن» را بکار می برند، اصطلاح دیگر آن به زبان بین المللی «پاتریوتیزم» یا وطنپرستی است.

این حب وطن در حقیقت در ذهن و مغز انسان از همان آغاز طفولیت چنان حک می گردد، که در تمام عمر بدون کم و کاست و تعبیر و تعویض در حافظه می داشته باشد. نویسنده با این مفهوم مانند لباس و یا اندیشه و طرز فکر سیال نمی بیند. انسان یا حب وطن دارد و یا ندارد. بدین معنی که ممکن کسانی هم موجود باشند، که در حیات روزمره از کلماتی چون «وطن دوستی»، «حب وطن» و یا «وطنپرستی» بزبان نیاورند، ولی باز هم معنی آنرا ندارد که مورد توجه وی نباشد. وطنپرستی و یا پاتریوتیزم مانند هر احساس دیگر احساس فرد است که با احساس ناسیونالیستی یکی نیست. به معنی اینکه یک فرد میتواند پاتریوت و یا وطنپرست باشد، زبان و فرهنگ خود را دوست داشته آنرا رشد دهد، بدون آنکه فرهنگ، زبان و یا منشأ نژادی خود را نسبت به دیگران برتر بداند. درحالیکه چنین تمایلات در تاریخ از جانب ملت گرایان یا ناسیونالیستان، سر زده و خطر سر زدن از جانب آنها متصور است.

بنا بر بر حب با وطن میتواند، از وحدت ملی، که بهترین راه حفظ تشکل و اتحاد اجتماعی محسوب میگردد، مواظبت صورت گیرد. انجام وظایف در تطابق با داشتن محبت با وطن در پهلوی سایر تقدسات، فقط در تحت شرایط وحدت پایدار ملی قابل اجرا میباشد. برای اینکه سوء تفاهم واقع نشود، محبت وطن یک احساس است، این احساس میتواند در انجام وظایف مبرم در برابر وطن نیرو ببخشد. این امر از جمله همچو ارزش های والایی بشمار می رود، که به انسان، بدون ضرر رسانیدن بدیگران، سعادت می بخشد، بناءً پدیده ایست خجسته که پاتریوتیزم و وحدت ملی بخاطر حفظ و بقای کشور همه، ازینگونه اند. این نوع محبت تابع آن نیست که انسان در محیط فقر و یا در غنا، آوان طفولیت را سپری کرده است. همچنان مربوط به آن نیست که انسان چه نوع وابستگی قومی و یا نژادی دارد و یا بکدام زبان صحبت میکند و یا چه رنگ جلد و چهره فزیک دارد. برین محبت، همچنان وابستگی به فامیل و یا قوم کوچک و بزرگ اثر ندارد. زیرا هر انسان دارای مغز و دماغ و حالت روانی مستقل است. این چنین کلمه در همه فرهنگ ها و در قاموس های همه زبانهای دنیا با معانی متجانس و اکثراً یکسان دیده می شود. این همان اساس مشترک زندگی اجتماعی را در دولت کنونی، با قلمرو واحد تشکیل میدهد که به هر یک امکان می بخشد، تا از آب و هوای آن در پیشبرد حیات خود مستفید گردد، امور روزمره خود را با مراسم مذهبی، فرهنگی و غیره بدون موانع و تبعیض به پیش ببرد. در قدم بعدی طبعاً، حق دارد برای ایجاد و استقرار نظام سودمند اقتصادی - اجتماعی، با داشتن طرز فکر مستقل، با هموطنان خود به تبادل افکار و حتی مناقشات روی مفکوره، بخاطر دریافت راه درست حل بسود همه بپردازد، این همه امکانات و آزادی ها در چهارچوب همین قلمرو و اصول وحدت ملی، عاری از هر گونه تبعیض امکان پذیر است.

در اوج مناقشات روی موضوعات ملت و ملت گرایی دانشمند معروف هوبسباوم در حالیکه از موضوع توزیع پاسپورت از جانب دولت ها که چگونه، افراد خود را منسوب به هویت مطلوب می سازند، در جایی چنین بیان می دارد: «... همچنان کمتر امکانپذیر است، «ملیت» بر یگانه بعد محدود ساخته شود، اینکه آیا سیاسی، فرهنگی و یا جهت دیگر (مگر حالتی در میان باشد که انسان توسط قدرت قوی دولت ها مجبور ساخته شود). انسانها می توانند خود را یهود بنامند، ولو پیرو عین مذهب هم نباشند، زبان، فرهنگ، عنعنه، تاریخ، گروپ خون و حتی تصور دولت یهود را با همدیگر نیز نداشته باشند.» (هوبسباوم، ص ۱۹۰، ۱۹۹۰، چاپ آلمانی).

وحدت ملی و داشتن دولت واحدی را که در همین قلمرو، در هین مناسبات موجود بین المللی در اختیار هست، نمیتوان از هم جدا دانست. ولی با در نظر داشت ترکیب اجتماعی، تاریخ کهن، جنگ های خانمانسوز و وظایف نهایت بغرنج

که در برابر جامعه وجود دارد، باید همین چوکات وحدت ملی، در اختیار همه اتباع کشور قرار گیرد. این را هم باید در نظر داشت که این قلمرو نه تنها در یک سرزمین کثیرالانتیک قرار دارد، بلکه در کشورهایی که جنگ های سی ساله هنوز هم ادامه دارد، پیروان نظرات و طرز تفکر های مختلف را در پهلوی همدیگر دارد که تحمل یکدیگر هم، با وجود تفاوت در طرز تفکر، از جمله وظایفی اند که باید در حل آن، نیرو به خرج داد. یکی از نویسندگان، بنام اولاف کروی در کتاب خویش تحت عنوان «پتان ها» (هدف پشتون ها) چنین نوشته است: «از دیگران و ریکارد های بهتر، معلومات حاصل نموده ایم که قلمرو هائیکه حال افغانستان و ایالت شمال غرب پاکستان نامیده می شود، اتفاقاً بیشتر اشغالگرانی را در ادوار تاریخ بطور مقایسه با هر کشور دیگر آسیائی، یا در حقیقت در سطح جهان، دیده اند. هر اردو ایکه، از آن عبور نموده است، علایم و بقایای باشندگان را درین قلمرو ها باقی گذاشته اند، که طرز زندگی یکی پی دیگر بطور ثابت روی هم قرار گرفته است.» (ص، ۲۵، ۱۹۵۸ اولاف کروی) وقتی از ملت گرانی و یا ناسیونالیزم نام برده میشود، طبیعی است که دانشمندان، روشنفکران و سیاستمداران کشورها درین رابطه، نظرات متفاوت داشته و دارند. تفاوت نظر به هیچ صورت، حفظ وحدت ملی را که مافوق همه وظایف مفاهیم قرار دارد، باید نفی ننماید. موضوع منافع ملی نزد هر وطن دوست و ترقیخواه دارای اهمیت فوق العاده است. وقتی از «وطنپرستی» یا پاتریوتیزم نام برده میشود، نباید آنرا مربوط ایدولوژی این و یا آن گروه مختص دانست. گذشته کشورها پیشرفته ایکه به نظامهای با ثبات و دیموکراسی دست یافته اند، میتواند در ارتقای فهم و آگاهی و کاربرد ترمینولوژی درست، مفید باشد.

دانشمند نامدار تاریخ و پژوهشگر سیاسی انگلیسی متوفی، ابریک هوبسباوم، در مقدمه یک فصل کتابش (چاپ سال ۱۹۹۰) تحت عنوان: تحولات ملت گرانی ۱۸۷۰ - ۱۹۱۸ نقل قولی از دانشمند معروف، رینر بدین متن می نویسد: «درافق معینی از انکشاف اروپایی، اشتراک زبان و فرهنگ خلقها، در نتیجه نموی خاموشانه درجهان غیر فعال مردمی (ملیت)، پس از قرون سرکشیده، احساس می نماید که رسالت تاریخی انتصاب قدرت را با خود دارد، مدعی به تصرف و اختیار دولت، عالی ترین افزار موجود قدرت و تلاش در جهت دستیابی به خود ارادیت سیاسی را به پیش می برد. روز تولد مفکوره ملت و سال تولد این شعور نوین، ۱۷۸۹، سال انقلاب فرانسه است.» (رینر، ۱۹۱۸، ص ۸۹، هوبسباوم، ۱۹۹۰، ص، ۱۲۱)

ممکن است تا همین اکنون در جهان کسانی باشند که چنین برداشت رینر را درست بدانند و تأیید کنند. ولی نتایج جنگ دوم جهانی و آنچه در آلمان و جهان در تحت نفوذ و رهبری نازی های آلمان، یعنی پیروان هیتلر انجام گرفت، نسل های بعدی را تا اکنون به چنان «شوکه» و بیم از خطر ناسیونالیست های نژاد پرست، نگهداشته است، که از همان آغاز جنگ تا اکنون، دانشمندان و مؤرخین این کشور را مصروف توضیح و تشریح این مرحله تاریخی ساخته است. در ذیل می بینیم که هوبسباوم، با چه استدلال، نظر و ارزیابی خود را ارایه می دارد:

«دو صد سال پس از انقلاب فرانسه، هیچ یک از تاریخدانان جدی، آرزو مندم هیچکسی، اظهارات نقل شده فوق را، جز تمرین برنامه ریزی شده، علم افسانه یی، بدیگر مفهوم نخواهند پذیرفت. ولی باز هم میتواند، نمونه از فورمول بندی ایرا نشان دهد که نمایندگی از «اصول ملیت» را تبارز دهد، که سیاست بین المللی اروپا را بعد از ۱۸۳۰ تکان داده است» (همانجا)

همه میدانند که وقتی برخی ها روی مسایل ملی حرف میزنند، آگاهانه و یا نا آگاهانه، مسایل زبانی یا کلتوری را ممکن مطرح سازند. در حالیکه چنین مباحثات مشابه قریب دوصد سال پیش در اروپا، آنهم در کشورهای مختلف، رنگ دیگر داشته است و امروز با چنان محتوا مطرح بحث نیست.

هوبسباوم، نکات چندی را بدین شکل بیان میدارد: «از اواخر قرن ۱۸ (و به پیمانۀ وسیع تحت نفوذ آلمانی ها)، اروپا در همان اثناء، با اشتیاق روپائی و خیالی، خواست داشتن هموطنان خالص، مردم ساده و فاسد نشده را، رویدست گرفته، برای این کشف دوباره فرهنگ قوم گرایانه «این خلق» بوده است، که در زبان مروج همین سرزمین از اهمیت فوق العاده برخوردار بوده است. در زمانیکه رنسانس نزدیک به مردم، خیلی بعد تر بمثابه اساس جنبش ملی، نقش خویش را ایفا مینمود، درست میتوان به آن نخستین مرحله (مرحله «ای») انکشاف نام داد، طوریکه میروسلاو هروخ توضیح نموده است، به هیچ صورت خود جنبش سیاسی در باب مردم مربوطه نبوده، همچنان با هیچگونه اهداف سیاسی و یا خواسته های پروگرامی آنها ارتباط نداشته است. در بسیاری حالات کشف یک عنعنۀ مردمی و تغییر آن به «عنعنۀ ملی» مردم مسکون ولایات یا دهات، که فراموش تاریخ شده بودند، اثر استقبال از طبقات حاکم (بیگانه) و یا نخبگانی چون آلمانهای بالتیک و فنلندی های سویدن بوده است. انجمن ادبیات فنلندی (تأسیس یافته در ۱۸۳۱)، در سویدن ایجاد گردید، گزارش درین باره به زبان سویدنی تحریر گردیده بود. و رهبر ایدولوژیک ملت گرانی فرهنگی فنلندی (کلتور ناسیونالیزم فنلندی)، سنیلمن، همه مطالب نشر یافته خود را آشکارا به زبان سویدنی (جوتیکالا اوند پیرینن ۱۹۷۵، ص ۱۷۶) نوشت.

حینیکه جنبش های تجدد خواهی متنوع زبانی و کلتوری در اروپا بین سالهای ۱۷۸۰ و ۱۸۵۰ قابل انکار نمی باشد، بنا اشتباه خواهد بود، هرگاه مرحله «ای» هروخ را با مرحله «بی» آن عوض نمود، که در آن یک گروه تازه سر

کشیده، از فعالین با دلچسپی به «مفکوره ملی»، خود را وقف تبلیغ سیاسی نموده بودند، برای نخستین بار درست مرحله «سی» وی، که بطور فزاینده کتله‌هایی را برای جذب به «مفکوره ملی»، اجازه می‌دهد، شناخته می‌شود. طوریکه مثال جزیره برتانوی نشان می‌دهد، هیچگونه مناسبات لازم بین این نوع جنبش تجدد کلتوری و شعارهای بعدی ملی و جنبش‌های یک ناسیونالیزم سیاسی (ص، ۱۲۴) موجود نبوده، برعکس ممکن است، که همچو جنبش ناسیونالیستی در آغاز کمتر و یا بطور کلی با جنبش تجدد کلتوری کاری نداشته است. (ص، ۱۲۴، هوبسیاوم، ملت‌ها و ملت‌گرایی، ۱۹۹۰، بزبان آلمانی)

ایرنیست گیلنر، دانشمند سرشناس در باره ملت و ملت‌گرایی می‌نویسد: «ملت‌گرایی قبل از همه یک اصول و یا پرنسپ سیاسی است، بمعنی اینکه وحدت ملی و وحدت سیاسی با یکدیگر مطابقت داشته باشند.» به ادامه مطلب فوق گیلنر کمی مفصل‌تر چنین اشاره میکند: «ملت‌گرایی بمثابة احساس - و یا جنبش - میتواند بکمک همین اصول تعریف گردد. احساس ملی خشمی است که به نسبت جریحه دار شدن همین اصول و یا رضایتی ایست که در نتیجه تحقق آن رونما میگردد. یک جنبش ملی توسط چنین احساس شتاب حاصل می‌نماید. (ص، ۸، ایرنیست گیلنر، ناسیونالیزم و تجدد، بزبان آلمانی، ۱۹۹۰)

همین مؤلف در اوراق مقدماتی کتاب خود مقوله‌ها و اظهارات شخصیت‌های را که خود می‌شناخته است، در رابطه ملیت نیز نقل نموده درینجا اظهار جورج سانتایانا را از نظر می‌گذرانیم: «با ملیت ما روابط، مانند رابطه ما با خانم هاست: ما در آن باهم گرفتاریم تا آبرومندان و احترامانه تبدیل کرده بتوانیم. روابط ما تصادفی است، بخاطر آنکه تبدیل مزد آور باشد.»

مروری بر اسناد دانشمندان، نشان میدهد که اصلاً تعریف ملت به فورمول‌بندی واحد وجود ندارد. وقتی گفته می‌شود که این دولت‌ها و ناسیونالیزم است که «ملت» را می‌سازد نه برعکس. به هر صورت جوامع بی‌شماری هم وجود دارد که بدون پرابلم‌های جدی، به زندگی خویش ادامه می‌دهند.

برخی از مؤرخین حوادث و حشتناک جنگ دوم جهانی را عامل اساسی به عقب‌زدن ایدولوژی ملی که در قرن ۱۹ و اوایل قرن بیست از نفوذ بیشتر برخوردار بوده است، می‌دانند. در نتیجه نظرات چپی در دوران پس از جنگ دوم جهانی و فضای جنگ سرد را نشان داد که تحکیم و توسعه سیستم‌های یک‌حزبی و رژیم‌های دیکتاتوری، بشمول بعضی از رژیم‌ها، که به آنها مهر «ناسیونالیستی‌چپ» نیز زده می‌شد، نتایج سخت‌خساره‌آور را در حیات بشر بجا گذاشت. مفهوم ملت و وحدت ملی، در بسیاری جوامع بمعنی مدرن کلمه فهمیده می‌شود. چنین وحدت ملی که برای جوامع حیاتی است، ولی همیشه با وحدت سیاسی، یعنی دولت واحد، بر اساس شیوه حکومت مبتنی بر اصول دیموکراسی که نتایج مثبت‌بیشتر از خود نشان داده است، حفظ می‌نمایند. فقط با پیشبرد تعلیم و تربیه عام مردم در همه ساحات، میتواند شرایط حقوق مساوی برای تمام افراد جامعه فراهم آید و در نتیجه اصول دیموکراسی «یک فرد، یک رأی» به مرحله اجرا گذاشته و اصول دیموکراسی در جامعه رشد و تکامل نماید.

ختم